



۲	مقدمه
۲	تقسیم واجب به غیری و نفسی
۲	تعاریف و تفاسیر واجب غیری و نفسی
۲	تعریف اول
۳	اشکال به تعریف اول
۴	دفع اشکال (جواب)
۵	سؤال: علت آنکه شارع اوامر و نواهی را متوجه غایت قصوی ننموده، چیست؟
۵	پاسخ
۵	جواب اول (جواب صاحب کفایه)
۶	مختار استاد
۷	دو دیدگاه در باب واجب نفسی و غیری از حیث تعلق به عالم ثبوت یا اثبات
۷	دیدگاه اول
۷	دیدگاه دوم
۸	منشأ تفاوت در رویکردهای واجب غیری و نفسی



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

از جمله تقسیماتی که در بحث مقدمه واجب آمده است و صاحب کفایه نیز، متذکر آن گردیده، تقسیم واجب، به واجب نفسی واجب غیری است. واجب نفسی مانند نماز، روزه واجب غیری، مثل طهارت که شرط نماز است، هست؛ برای وصول به آن واجب، مقدمه‌ای لازم است که واجب غیری نامیده می‌شود که یکی ذاتاً مطلوبیت داشته و دیگری نیز، عنوان مقدمه را دارا است.

واجب نفسی و غیری، هم در بحث تعبدیات و هم در توصّلیات جاری است واجبات غیری به همه مقدمات و اجزاء تکالیف مشمول حکم وجوب غیری است، چه در تعبدیات، توصّلیات و امثالهم.

البته مقدمیت امری برای واجب، گاهی عرفی و عقلی است و گاهی نیز، عرفی و عقلی نیست؛ بلکه این مقدمیت را شرع باید بیان نماید، مانند اینکه طهارت، مقدمه نماز هست. این امری شرعی است و بیان شرع را می‌خواهد و الا عقل به تنهایی، قادر به فهم مقدمیت طهارت نیست.

تفسیر واجب نفسی و غیری به معرکه آراء تبدیل شده است که در ذیل، به بخشی از این تفاسیر و تعاریف می‌پردازیم. این تفاسیر به نحوی است که هر چه عمیق‌تر وارد آن می‌شویم، پیچیدگی آن بیشتر آشکار می‌گردد.

## تقسیم واجب به غیری و نفسی

### تعاریف و تفاسیر واجب غیری و نفسی

#### تعریف اول

اولین تعریفی که (البته با ترتیبی متفاوت)، از سوی صاحب کفایه در تعریف واجب نفسی و غیری بیان گردیده است، آن است که واجب غیری، واجبی است که به سبب آن، توصل به واجب دیگر، قصد شده است؛ یعنی برای رسیدن به یک واجب و تکلیف دیگر، ایجاب و الزام شده است؛ اگر سوار شدن به ماشین جهت رفتن به مکه ذکر شده است، این امور به عنوان مقدمه‌ای جهت رسیدن به واجب دیگر ذکر شده است؛ به بیان دیگر، این امرهایی که روی این مقدمات



آمده است، قصد به عنوان مقدمه برای واجب دیگر و آن چیزی که ذاتاً مقصود و مطلوب است، واجب نفسی است که لم يقصد به التوصل الی واجب آخر؛ بنابراین، واجب غیری: قُصِدَ به التَّوَصُّلُ الی واجب آخر واجب نفسی: إذا لم يقصد به التَّوَصُّلُ الی واجب آخر.

### اشکال به تعریف اول

این تعریف، تعریف اول است که مواجه با اشکال مهمی است؛ برای روشن شدن این اشکال، اشاره به بحثی می‌کنیم که در مباحث مختلف؛ از جمله، در تعلیم و تربیت و اخلاق و مباحث گوناگون علوم انسانی، آنجا که اهداف تعلیم و تربیت را، به اهداف غریب، متوسط و غائی تقسیم می‌کنند، این بحث ذکر شده است. توضیح اینکه این اهداف گاه، حالت عرضی و گاه، حالت طولی دارند و سلسله مراتب طولی، به اهداف یا هدف غائی می‌رسد و در حقیقت، آن مطلوبیت و ارزش ذاتی، روی هدف غائی و نهایی است که همه اهداف و فعالیت‌های دیگر همه به صورت زنجیروار، به این غایه‌القصوی و هدف نهایی متصل می‌شود و به شکلی این‌ها، همه مقدمه برای رسیدن به این غایه‌القصوی است.

بنابراین، این بحث، چه در زنجیره اهداف به هم پیوسته در فعالیت‌هایی که در حوزه علوم انسانی مورد توجه قرار می‌گیرد و چه در علم اخلاق، تعلیم و تربیت یا اقتصاد و امثال این‌ها و غالب علوم انسانی که به افعال اختیاری بشر برمی‌گردد و چه، مجموعه‌ای از افعال که برای تنظیم و نیل به غایاتی تنظیم شده است، جاری و ساری است. به عنوان مثال، در تعلیم و تربیت یا در اخلاق، گفته شده است که هدف غائی و آن مطلوب نهایی بالذات، قُرب الی الله است و بقیه امور، همه در شعاع آن لزوم و الزام پیدا می‌کنند. آنچه مطلوب بالذات است، قُرب الی الله هست و دیگر امور، از جمله نماز، روزه، صدقه و...، همه در راستای آن هدف قرار می‌گیرند و به درجه و سهمی که این واجبات و مستحبات در تأمین آن غرض اصلی دارند، مطلوبیت پیدا می‌کنند؛ بنابراین، بر اساس آنچه به نحوی در اخلاق، تعلیم و تربیت و پاره از علوم انسانی گفته شده است و فهم بشر نیز، مقتضی آن است، مطلوب بالذات‌های ما بسیار محدود و معدودند و شاید بتوان گفت که مطلوب بالذات‌های ما معمولاً به یک نقطه مشخص می‌رسد و بقیه در قاعده این هرم قرار می‌گیرند و رأس این هرم، قُرب الی الله هست. یا در مبحث تعلیم و تربیت، مطلوب بالذات، رشد است و یا در اخلاق و اقتصاد یک غایت نهایی را تصویر می‌کند. مقصود اینکه، الزاماً یک یا دو، غایت اصلی و نهایی محدود، معدود و مشخص است و بقیه امور همه در شعاع این اهداف جان می‌گیرند و ارزش باقی، ارزش غیر و تبعی محسوب می‌شود و نه ارزش ذاتی و نفسی.

اشکالی که بر تعریف و تصویر اول وارد بوده و در کفایه هم ذکر شده است، آن است که مطلوب‌های بالذات در مقام ارزشی که در هر مکتبی وجود دارد از جمله اسلام، امور مشخصی هستند و چترش خیلی بالا است؛ تا آنجا که همه چیز



را زیر چتر خودش می‌گیرد، اگر این‌گونه است، مستلزم آن است که آنچه در بیان شرع واجب است، همان مصلحت اصلی است و آن نیز، یک، دو یا سه امری که محدود و معدود هستند و تنها، این‌ها فقط واجب لنفسه می‌شوند و بقیه امور، همه لغیره می‌شوند؛ در این صورت، این مطلب، با ارتکازی که ما داریم سازگار نیست؛ زیرا حتی اگر مثالی برای واجب نفسی بزنیم از مصادیق بارز واجب نفسی؛ مانند نماز و روزه است؛ ولی اگر بخواهیم این نظام مترتب ارزشی و مصلحت و مفسده‌های ذاتی را بگیریم؛ که ظاهر تعریف هم به این اشاره دارد، این مستلزم آن است که ما حتی نماز، روزه و امثال این‌ها را واجب غیری بگیریم؛ برای اینکه قصد التوصل به الی امر آخر می‌شود و مطلوب امر دیگری است که آن باید واجب باشد و این‌ها مقدمه آن واجبات غیری محسوب می‌شوند و با این تعریف سازگار نیست.

### دفع اشکال (جواب)

جوابی که داده شده و از جمله در کلام شهید صدر نیز، آمده است، آن است که: ملاک در واجب نفسی و غیری، این عالم ثبوت نیست؛ بلکه یک زمانی عالم ثبوت مد نظر است. مصلحت و مفسده، نقطه محوری و اصلی‌اش هر جا که باشد واجب نفسی است و در غیر این موارد، واجب غیری است؛ چنانچه این بیان، ملاک تعریف باشد که قصد لنفسه، یا قصد لغیره اگر این‌گونه بگوییم، مطلب درست است؛ قصد لنفسه، امری است که مصلحت اولاً و بالذات، قائم به آن است و بقیه امور از آن مصلحت می‌گیرند و کذلک در جانب مفسده؛ اما ملاک در وجود نفسی و غیری آن وجود عدم مصلحت ثبوتی و عالم نفس الامر نیست، بلکه ملاک، عالم اثبات و بیان شارع است. باید دید در نظام تدوینی و اثباتی شارع، این امر و نهی‌ها به کجا تعلق گرفته است؟ همیشه این‌طور نیست که به مصلحت و مفسده واقعی و ثبوتی امر و نهی تعلق گرفته است؛ گاهی، به دلایلی که ذکر خواهد شد، خود امر واقعی مورد امر و نهی قرار نمی‌گیرد؛ ولو مصلحت واقعی قرب الی الله است، ولی شارع، این را مورد خطاب و امر قرار نداده است؛ بلکه امر روی یک چیز دیگر رفته است که در عالم ثبوت، مقدمه است؛ ولی در عالم اثبات، مقدمه نیست و امر، مستقیماً روی آن چیز رفته و به چیزی بالاتر از آن، تعلق نگرفته است. اگر ملاک ما عالم ثبوت و نفس الامر باشد، این مطلب درست است؛ به این بیان که سلسله مراتب مصلحت و مفسده؛ یک نقطه محوری دارد که آن لنفسه هست و بقیه در شعاع آن مطلوبیت قرار می‌گیرند که لغیره هستند؛ اما اگر از عالم ثبوت خارج شویم و متعلق امر و نهی مولی را در عالم اثبات بررسی کنیم و ببینیم شارع در عالم اثبات، امر و نهی را بر چه چیزی متعلق کرده است، درمی‌یابیم که امر و نهی، همیشه روی امور و غایات قصوی و نهایی نرفته؛ بلکه امر و نهی مولی، در امور پایینی شده است.



## سؤال: علت آنکه شارع اوامر و نواهی را متوجه غایت قصوی ننموده، چیست؟

با توجه به این بیان، اینجا سؤال و بحث پیچیده دیگری مطرح می‌شود و آن عبارت از آن است که چرا شارع امر و نهی‌اش را متوجه غایت قصوی نکرده است؟ مثلاً در هنگامی که می‌گوید وضو بگیر، از آنجاکه مراد از وضو، طهارت نفسانی است، چرا شارع امر را روی طهارت که نقطه اصلی است، نبرده و امر را روی افعال برده است؟ یا در نماز که روحش، همان تنهی عن الفحشاء و المنکر است، چرا شارع امرش را روی نقطه اصلی نبرده و امرش بر مقدمات تعلق گرفته است؟ این سؤالی مهم و از بحث‌های تحلیلی اساسی است که به قسمتی از سلسله‌مراتب اهداف در علوم انسانی مرتبط است و البته مباحثی نیز در پاسخ به این سؤال طرح گردیده است. توضیح اینکه، در عالم ثبوت، سلسله‌مراتبی از قبیل نماز، روزه، قرب الی‌الله و...، چه در تعبدیات و چه توصلیات وجود دارد که وقتی در ظاهر شرع وارد می‌شویم می‌بینیم عین آنچه در واقع است، نیست، فلذا در اخلاق و تربیت و علوم از این قبیل، تحلیل‌هایی می‌بینیم که اهداف دسته‌بندی شده‌اند؛ مانند آنکه، این هدف، غایی، این هدف متوسط و هدف دیگر، غریب است؛ درحالی‌که این‌ها، عیناً با بیانات و تصویرهای اثباتی شرعی، مطابق نبوده و عین آیات و روایت نیامده است. سوال این است که چرا شارع امرش را روی نقطه اصلی نبرده است؟ به این معنی که عنوان کند که قرب الی‌الله را می‌خواهد و بعد این موارد، راه و مقدمات قرب الی‌الله را ذکر نماید.

## پاسخ

### جواب اول (جواب صاحب کفایه)

علما در پاسخ به این سؤال، جواب‌های مختلفی را متعرض شده‌اند. یک جواب، همانی است که در کفایه عنوان شده است و آن عبارت از آن است که از آنجاکه امر بالایی و هدف غایی، مستقیماً در دسترس ما نبوده و به عبارتی، امری اختیاری نیست، امر مولی به افعال و امور پایین‌دستی تعلق گرفته است؛ زیرا آنچه در اختیار من است، آن است که با این افعال و اذکار نماز بخوانم و تنها مقدور من همین است؛ اما قرب الی‌الله از آنجاکه به آن دسترسی ندارم، امری اختیاری نیست. در آیه شریفه در بحث فقه تربیتی گفتیم یا ای‌ها الذین آمنوا قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً (تحریم، ۶)، خداوند دارد امر می‌کند که خودتان را نگه دارید. «قو» یعنی نگه‌داشتن وقایه یعنی مقدمات، خود وقایه به عنوان امر انتزاعی که حاصل از یک مجموعه افعال است، مستقیم در اختیار ما نیست و به این دلیل است که در پاسخ به این سؤال ممکن است کسی پرسش کند که ما می‌دانیم، اهداف و غایاتی که در هر مکتبی از جمله در اسلام است، سلسله‌مراتبی



است، مطلوبیت ذاتی نیز، روی یک نقطه هست؛ اما چرا شارع همان واجب نفسی را مطلوب نفسی قرار نداده است که آن واجب نفسی باشد و باقی موارد واجب غیری باشد، چرا در عالم اثبات، مطابق عالم ثبوت، این کار را نکرده است؟ بیان نمودیم که ملاک در واجب نفسی و غیری، عالم اثبات است؛ زیرا اگر عالم ثبوت باشد، باید آن شود. سؤال این است که چرا ملاک این است؟ چرا در عالم ثبوت این گونه ملاک قرار داده شده است و چرا شارع نگفته است که من یک امر اساسی اصلی لافسه دارم و بقیه اوامر، همه لغیره هستند؛ چرا این را ذکر نکرده است؟ جوابی که دادند این بود که آن امر پایانی انتزاعی کلی، امری غیر از دسترس است و امر غیر اختیاری است؛ فلذا امر به آن تعلق نمی‌گیرد.

### مختار استاد

اما آیا این جواب، صحیح است؟ جواب: بله! پاسخ، همین است که مرحوم صاحب کفایه فرموده‌اند.

توضیح اینکه، اختیاریت یک امر (شیء)، به دو نوع است:

یک وقت اختیاریت آن، به اختیاریت ذات آن مأموریه است. اسجد، رکب و امثال این‌ها، اختیارشان به اختیاریت ذات این افعال است و یک وقت، اختیاریت شیء، به اختیاریت مقدمات آن است. همین‌که مقدمات یک امر، اختیاری بود، کافی است که آن امر، اختیاری شود. در آنجا که می‌گفتیم کسی که خودکشی کند و خودش را از بالای بام پرتاب کند، ممکن است کسی بگوید به دلیل اینکه وقتی خودش را پرتاب کرد؛ چون نمی‌توانست خودش را نگه دارد، پس اختیاری نداشته است؛ ما در آنجا می‌گفتیم این خودکشی اختیاری است، به اختیاریت مقدماتش؛ زیرا او می‌توانست، مقدمات را انجام نداده و کشته نشود و حال که آن مقدمات را انجام داده و کشته شده است، خودکشی تلقی می‌شود و عقل وجدان نیز، این مطلب را تأیید می‌کند، به همان دلیل که اختیارش به اختیاریت مقدماتش هست؛ پس اختیاریت یک امر، اعم از آن است که ذات آن امر، اختیاری باشد یا مقدمات آن، اختیاری باشند. همین‌که یک چیزی مقدماتش اختیاری شد کافی است که بگوییم خودش هم اختیاری است؛ پس در جواب ترتیبیاتی که گفته شد که از آنجا که غایت‌های اصلی، انتزاعی است و از طریق یک سلسله اعمال، حاصل می‌شود، چون اختیاری نیست، شارع دیگر، نمی‌تواند به آن‌ها امر کند، می‌گوییم، این امور می‌تواند اختیاری باشد به اختیاریت مقدماتش.

به عبارتی، آنچه مطلوبیت بالذات دارد، قرب است منتهی، چنانچه مکلف نمی‌داند که چه طریقی وجود دارد آن‌ها را تبیین می‌کند؛ مانند آنچه در طهارات ثلاث هم ذکر شده است که شارع، نماز با طهارات را می‌خواهد منتهی، گاه مقدماتش عرفی است و گاهی نیز، مقدمات پیچیده‌ای دارد که شارع باید بیان کند، شارع باید بگوید این اعمال «رکوع و سجود و...»، مقدمه قرب الی‌الله و بازدارندگی از فحشاء و منکر هستند؛ اما اینکه چرا آنچه را که مطلوبیت بالذات دارد، همان را متعلق امر قرار نمی‌دهد؟ ما می‌خواهیم بگوییم روال منطقی و طبیعی قصه چیست، شخص حکیم قاعدتاً مطلوب



اصلی خودش که اختیاری است را متعلق امر قرار می‌دهد، چیزی که ذاتاً ارزش دارد را متعلق امر قرار می‌دهد که تقرّب است و می‌فرماید که این تقرّب از این طرق حاصل می‌شود، حال، باید جوابی برای این مسئله پیدا بکنیم. امر به وضو که ذاتش مصلحت نیست، به‌خاطر نماز، امر به وضو کرده است. در وضو نماز هم امر به نماز و هم امر به وضو کرده است، معلوم است که امر به وضو به‌خاطر نماز است و مانعی ندارد امر کند؛ ولی می‌گوییم، امر بالذات لنفسه نهایی، تقرّبوا است و بقیه امرها، مانند صلّوا و صوموا به‌خاطر آن است، حال، چرا این‌ها را نفسی می‌گیریم با اینکه امر اصلی نفسی، تقرّبوا است. چرا در اینجا امر به تقرّبوا نکرده است؟ در اینجا، دو دیدگاه مقابل یکدیگر قرار می‌گیرد.

## دو دیدگاه در باب واجب نفسی و غیری از حیث تعلق به عالم ثبوت یا اثبات

### دیدگاه اول

دیدگاه اول آن است که تعریف و ملاک واجب لنفسه و لغیره را عالم ثبوت بگیریم و دیگر اینکه، ملاک این دو را عالم اثبات بگیریم. یک تصویر این است که بگوییم، واجب غیری آن است که قُصِدَ به امر آخر، نه واجب آخر؛ اگر مقصود از امر، هدف والاتر بود، این غیری می‌شود، آنچه بالاتر است و ذاتاً هم مقصود است، نفسی می‌شود. اینجا عالم ثبوت ملاک است و کاری به عالم اثبات ندارد و در عالم ثبوت آنی که امر به آن تعلق گرفته و ذاتاً مطلوب است و به تعبیری که در اخلاق و تربیت به‌عنوان هدف غایی شناخته می‌شود، آن مطلوب بالذات است و امر به آن، امر نفسی است و غیر این مورد، امر غیری است و غایة‌القصوی نفسی است و الباقی، غیری است.

### دیدگاه دوم

رویکرد دوم که نظر صاحب کفایه نیز، هست، آن است که بگوییم: که ما قُصِدَ به التَّوَصُّلُ لواجب آخر، بگوییم، همین‌که این امر در راستای یک امر دیگر است، غیری بوده و همین‌که امر، در راستای امر دیگر نیست، نفسی بوده و هدف غایی متعلق امر نیست؛ ولو اینکه در عالم ثبوت و نفس الامر این مقدمه است و دیگری ذو المقدمه؛ ولی در عالم اثبات، امر روی بالایی نرفته و امر به همین تعلق گرفته است، این‌ها واجب نفسی محسوب می‌شوند و چیزهایی که در دامنه آن قرار گرفته و در راستای توصل به این‌ها واقع شده، واجب غیری است. این تفاوت اصلی این دو رویکرد است.



## منشأ تفاوت در رویکردهای واجب غیری و نفسی

پس تفاوت دو رویکرد، در واجب نفسی و غیری از تفاوت ملاکات آن دو ناشی می‌شود. در یک رویکرد، ملاک نفسی و غیری، وجود مصلحت ذاتی نخستین، ابتدائی و اولیه است و این واجب نفسی نامیده شده و آنچه مصلحت‌های عارضی تبعی دارد، واجب غیری شمرده می‌شود. نتیجه اینکه، واجب‌های اصلی ما خیلی محدود می‌شوند. رویکرد دوم: ما قُصِدَ به التوصل لواجب آخر، لا لمصلحة غائیه أو لا لغایة قُصوی، بلکه لواجب آخر طبق این تعریف، نماز و روزه اولین جایی است که امر خدا به آن تعلق گرفته و این‌ها، واجب نفسی محسوب می‌شوند ولو اینکه در عالم ثبوت و نفس الامر، امور غیری بوده و مصلحتشان ناشی از مصلحت دیگر است. سؤالی که در تصویر دوم (لواجب آخر)، مطرح هست، آن است که چرا شارع امر را روی دامنه وسط کار می‌آورد و روی مقصود اصلی نبرده است؟

جواب: در اینجا، دو رویکرد است. چنانچه رویکرد ثبوتی را بگیریم، در این صورت واجب نفسی ذاتی یک چیز بوده و آن غایت نهایی است و باقی، حتی امر به ایمان هم غیری محسوب می‌شوند، این رویکرد ثبوتی در تعریف نفسی و غیری است.

اما رویکرد دوم که رویکرد اثباتی است و در کفایه مطرح گردیده عبارت از آن است که در نفسی و غیری، ملاک، واقع نیست؛ بلکه ملاک، امری است که وارد شده و به مصلحت نهایی ثبوتی، تعلق نگرفته و امر، به خود مواردی که در دامنه قرار دارد، تعلق گرفته است. منتهی سوال اساسی که وجود داشت این سوال این بود که چرا به این موارد امر تعلق گرفته است و در عالم اثبات، امر به محور اصلی تعلق نمی‌گیرد؟ اینجا جواب این پرسش باقی می‌ماند. برای توضیحات بیشتر، به مطالب شهید صدر و مرحوم نائینی مراجعه شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین





مؤسسه اشراق و عرفان

شماره ثبت: ۳۰۰۱

---